

گفت‌وگو با یک باستان‌شناس درباره چرایی دزدی از آثار میراث فرهنگی؛

از خودمان می‌دزدیم و به خودمان می‌فروشیم

سعید برآبادی، همچنان دزدی کاشی‌های تاریخی از سوی سازمان میراث‌فرهنگی تکزذب می‌شود و اصل‌بودن کاشی‌هایی که در آگهی‌ها به فروش می‌رسند، مورد تردید است؛ اما دزدها بی‌کار ننشسته‌اند و اسناد صحت جنس فروشی خود را رو کرده‌اند. از کجا به اینجا رسیده‌ایم؟ چرا به چنین وضعی گرفتار آمده‌ایم؟ چرا آثار میراث‌فرهنگی به کالایی دزدیدنی بدل شده که می‌خریم و می‌فروشیم؟ و چرا سازمان میراث‌فرهنگی به‌عنوان بخشی دولتی و حاکمیتی در برابر این فعالیت‌ها با ناتوان است یا سکوت می‌کند؟ این سؤالاتی است که از دکتر عمران گاراژیان، باستان‌شناس برسیده‌ایم، سؤالاتی که قطعاً هر یک از ما در مواجهه با آگهی‌هایی که این روزها این سو و آن سو می‌بینیم، بارها از خود می‌پرسیم.

کابویی تفکیکی بین میراث‌فرهنگی و آثار آن قائل می‌شویم. تفاوت این دو چیست و از چه زمانی در ایران بحث و فحش‌شان وجود داشته؛ می‌خواهم بدانم در این حوزه جامعه ما چه شرایطی را به ارث برده و به قولی از کجا به اینجا رسیده است؟

آثار باستانی یا میراث‌فرهنگی از دوره‌های تاریخی در ایران شناخته شده بوده است. حاکمیت‌های دوره تاریخی ایران، مثلاً ساسانیان، خود را به هخامنشیان منتسب می‌کردند. در نتیجه باطن مادی و معنوی گذشته از دوره تاریخی در ایران شناخته شده بوده و استفاده امروزی ما از گذشته گویا با تفاوت‌های انکارناپذیری در دوره تاریخی نیز وجود داشته است. اما چه چیزی بسیار جدید است: مفهوم میراث‌فرهنگی، به‌عنوان سازمانی که بخشی از حاکمیت و وابسته به دولت است، مفهومی بسیار جدید است و به سال‌های پس از انقلاب اسلامی در ایران باز می‌گردد. عموماً در همه جهان بخش‌های اداری– اجرایی در ارتباط با میراث‌فرهنگی، از همین مفهوم بهره می‌برند. کلیت مفهوم میراث‌فرهنگی و آثار باستانی یا آثار میراث‌فرهنگی پس از جنگ جهانی اول وارد ایران شد. واردشدن این مفهوم تقریباً با بازخوانی و ورود ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی جدید همراه بود.

کا به عبارت دیگر یعنی تا قبل از این زمان مفهوم میراث‌فرهنگی در ایران معنایی نداشته؟

حتی می‌شود گفت با توجه به پیشینه دوره قاجار، تجدد در ایران امری وارداتی است که به وسیله حاکمیت قاجار و طبقات بالای آن، وارد ایران شد و عموماً جبهه‌گیری عامه مردم و طبقات پایین را برمی‌انگیخت. دولت‌ها در بیش از ۱۵۰ سال گذشته بجای فرهنگ‌سازی و فعالیت‌های مدنی، فشار از بالا می‌آوردند و این فشار، شکاف بین مردم و دولت را در برخی از موضوعات وارد شده هر روز فراخ‌تر و عمیق‌تر کرده است. آثار باستانی و میراث‌فرهنگی، یکی از همین موضوعات محل کشاکش و سوزهای اختلاف برداشت و اختلاف‌نظر است. تقابل دولت و ملت با پیشینه دوره قاجاری که در دوره پهلوی‌ها به شکل جدیدی ادامه داشت، به اکثر موضوعاتی که دولت قصد اعمال حاکمیت در آن حوزه‌ها را داشت، کشیده شد و یکی از آنها آثار باستانی و میراث‌فرهنگی است. ببینید شاهان قاجار دقیقاً کاوش‌های باستان‌شناسی را به‌عنوان امتیاز به کشورهای خارجی واگذار می‌کردند. کشورهای اروپایی و نمایندگان‌شان در ایران فعالیت‌های عتیقه‌جویی– را پی افکنده بودند و مردم ایران در مناطق و محلات، خصوصاً در دوره قاجارها، این سؤال را داشتند که چرا اجنبی، از آثارباستانی بهره اقتصادی می‌برد اما دست آنها از این بهره‌برداری کوتاه است. این سؤال تا همین امروز برای مردم به شکل‌های مختلف مطرح است و نسل‌اندنسل هنوز به آن پاسخ داده نشده است. از دوره قاجار تا حالا ده‌ها بار سطح تفکر و بهره‌برداری علمی و جهانی از آثارباستانی تغییر کرده، ولی در بافت جامعه ایران همچنان آن سؤال پایه مطرح است و بی‌پاسخ مانده‌ا گویی در این موضوع، تبادل نظر بین مردم و دولت برای مفاهمه از همان ۱۵۰ سال پیش متوقف شده و هر یک – دولت و ملت– را خود را می‌روند.

کا چرا این نگار وادراتی توانسته مثل بسیاری از فرهنگ‌های وارداتی در ایران ریشه‌دار شود؟

با باستان‌شناسی عتیقه‌جویی، سیاست‌گذاری در حوزه میراث‌فرهنگی، دچار یک اشتباه و تکرار آن شد. این اشتباه «دیگری سازی» است؛ میراث‌فرهنگی را دیگری‌سازی می‌کنند به جای آنکه عموم مردم را توجیه کنند که یک تکه کاشی تاریخی، یک شی تاریخی مال خود آنهاست. راه دقیقاً عکس این است. سازمان، افرادی که میراث‌فرهنگی را به خطر می‌اندازند با تنبیه و رفتارهای پلیسی چون بازداشت و درخواست غرامت مواجه می‌کند و با این کار عملاً میان دولت و مردم شکاف مضاعفی ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، دولت نه‌تنها این شکاف را کم نمی‌کند، بلکه با برخورد پلیسی– امنیتی، بدون فرهنگ‌سازی و فعالیت مدنی معضل را دامن می‌زند. گاه در کنار تنبیه، آموزش و آگاهی‌سازی هم لازم است. این دو لازم و ملزوم هستند؛ اما مثلاً در موضوع موزه‌ها با هم مُرور کنیم؛ مرتب هر روز اشیا در قفسه‌هایی دورتر از دسترس به نمایش گذاشته می‌شوند. یعنی برای نسل آینده برای فرزندان ما نیز آن شکاف و فاصله نهادینه می‌شود. از خود پرسیده‌ایم چرا در مقطع ابتدایی و راهنمایی میراث‌فرهنگی و مفاهیم آن آموزش داده نمی‌شود. چرا فرزندان ما با آثار فرهنگی و میراث مادی و معنوی گذشته این سرزمین، بی‌طرف و مسالمت‌آمیز آشنا نمی‌شوند؟ چرا جامعه ما فقط یک خوانش رسمی از گذشته را آموزش می‌دهد. مثلاً چرا



تاریخ محلی و چرا آثار و موارث قومی در ایران مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟ چرا از تکثر فرهنگی به‌عنوان یک سرمایه اجتماعی– تاریخی بهره‌برداری نمی‌شود. اصلاً چرا میراث‌فرهنگی تنها و تنها یک متولی دارد؟ چرا سازمانی که بین وزارتین فرهنگ و آموزش عالی و ارشاد اسلامی بارها و بارها دست به دست شده در هیچ‌یک از این وزارتخانه‌ها جایگاه و پایگاهی ندارد. چرا گذشته به‌طور رسمی و سنتی تنها و تنها یک خوانش رسمی دارد و این خوانش رسمی جایگاهی برای دیگر خوانش‌ها قائل نمی‌شود و مرتب دست به «دیگری» سازی می‌زند؟ اینها سؤال‌های ملموسی هستند. هر زمان توانستیم پاسخ قانع‌کننده و واقعی به آنها دهیم، توانسته‌ایم در کام اولیه مسائل را ریشه‌یابی کنیم!

کا آخر در شرایط فعلی، ما با احتساب حضور یگان حفاظت میراث‌فرهنگی، شاهد دزدی از آثار تاریخی هستیم، چطور می‌شود این یگان را صرفاً به‌خاطر برخورد پلیسی سازمان کنار گذاشت؟ بیابید به بحث اصلی بازگردیم، سؤال‌های بنیادی شما جای خود، حفاظت از میراث‌فرهنگی برعهده چه بخشی است و این حفاظت چه مسائلی دارد؟
حفاظت از میراث‌فرهنگی بخشی از وظایف نیروی انتظامی است؛ آنچه ما تحت عنوان وجه پلیسی در موضوع میراث‌فرهنگی و با بار منفی از آن یاد کردیم، این رویکرد اگر به‌تنهایی اجرا شود، متکی بر تنبیه است و نه آموزش و آگاهی‌بخشی و این مشکل اساسی است. همچنین اشاره کردم آموزش عالی و آموزش وپرورش در کشور ما تقریباً هیچ فعالیت سازماندهی‌شده‌ای در این زمینه نمی‌کند. همچنین می‌دانیم در میراث‌فرهنگی یگان حفاظت میراث‌فرهنگی وجود دارد که همه‌ساله تعداد قابل توجهی سراز می‌گیرد، خود این یگان از بنیان دچار مشکل بوده و هست، چراکه سربازانی که از سوی آن امریه می‌شوند و به نگهداری از آثار تاریخی کشور می‌پردازند، به خاطر آموزش‌ندیدن، عملاً



شاهان قاجار کاوش‌های باستان‌شناسی را به‌عنوان امتیاز به کشورهای خارجی واگذار می‌کردند. کشورهای اروپایی و نمایندگان‌شان در ایران فعالیت‌های عتیقه‌جویی را پی افکنده بودند و مردم ایران در مناطق و محلات این سؤال را داشتند که چرا اجنبی، از آثارباستانی بهره اقتصادی می‌برد اما دست آنها از این بهره‌برداری کوتاه است. این سؤال تا همین امروز برای مردم به شکل‌های مختلف مطرح است

از چیزی مراقبت و نگهدانی می‌کنند که نمی‌دانند چیست و چه اهمیتی دارد. سؤال اینجاست که چرا سازمان در کنار این سربازان، از کارشناسان دانش‌آموخته دانشگاهی در رشته‌هایی مانند باستان‌شناسی و مرمت استفاده نمی‌کند؟ و اگر سرباز زیر لیسانس می‌گیرد، چرا آموزش نمی‌دهد؟ البته به نظر می‌رسد نگاه سنتی موجود در میراث‌فرهنگی که در دولت گذشته گاه به تبعید هم رفت و ساختار سازمانی‌اش را از دست داد، با حجم‌های با پیشینه تاریخی و فرهنگی به میراث‌فرهنگی وجود دارد که حتی توان حفاظت فیزیکی ساده از آثار فرهنگی را ندارد. درعین‌حال شاید بدینانه باشد اما سازمان میراث‌فرهنگی تمایلی به ورود رویکردهای جدید و به‌روز به میراث‌فرهنگی را ندارد. سازمانی که عموماً حیاط خلوت دولت‌ها بوده است، نمی‌تواند کوچک‌ترین مسائل تخصصی را با نیروهای غیرمتخصص و سیاسی‌اش سازماندهی کند. دولت‌ها در سال‌های پس از انقلاب اسلامی به‌ویژه در دولت‌های نهم و دهم برخورد غیرتخصصی‌ای با موضوع میراث‌فرهنگی داشته‌اند؛ از ریسس سازمان گرفته تا رئیس موزه ملی و مدیرکل استان‌ها خوشبختانه نقل محافل و رسانه‌هاست و لازم نیست من و شما در اینجا توان خود را هدر دهیم!

کا آیا سازمان نقش خود را به‌عنوان یک نهاد فرهنگ‌ساز انجام داده است؟

در طول این سال‌ها حتی یک کام کوچک فرهنگی برنداشتیم‌که به مردم بگوییم این میراث‌فرهنگی به چه درد شما می‌خورد و آنهایی را هم که در این مسئله ورود پیدا کرده‌اند، مثلاً دانشگاه‌ها را با نگاه سنتی به انزوا کشانده و به قول شما، بایکوت کرده‌ایم. اگر کسی پیدا شود که همین امروز در دانشکده‌ای تخصصی بخواهد به میراث از زاویه‌ای متفاوت نگاه کند، از سـخـرنـاـی‌اـش ممانعت می‌شود و این بسیار جالب است که سازمان میراث‌فرهنگی و حتی دانشگاه‌های ما توان پذیرش خوانش‌های دیگر را ندارند. این انحصار در خوانش خود که سازمان را در برگرفته، چاله‌کندن پیش پای خود سازمان است به‌طوری‌که بسیاری از بحث‌های تئوریک که می‌تواند زمینه‌ساز رشد



فرهنگی مردم شود، در فضاهای آکادمیک مطرح نمی‌شود. آینده را بی‌آینده و تاریک می‌کنند. بحث میراث‌فرهنگی از نظر من بیشتر بحثی سیاسی و اجتماعی است اما عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و تخصصی را در اختیار ندارد. در همین مصاحبه اشاره کردم خوانش واحد و رسمی حتی قبیله‌ای و عشیره‌ای و محفلی از گذشته پسند می‌شود و این وسط، سازمان میراث‌فرهنگی همچون خانواده‌ای عیال‌وار است که ۲۰،۱۰ تیمم را هم به سرپرستی پذیرفته و این خوانش رسمی جایگاهی برای دیگر خوانش‌ها قائل نمی‌شود و مرتب اقتصادی برسد و نتیجه چنین رهاشدگی‌ای جز این نیست که مردم، شیلی که مال خودشان است را بزدند و به خودشان بفروشند.

کا دزدی آثار تاریخی به‌ویژه ارانه و فروش آنها در شبکه‌های مجازی، سابقه‌ای تقریباً ۱۰۰ساله یافته، فکر می‌کنید چرا؟

«دیگری‌سازی» که به آن اشاره کردم، در دولت‌های نهم و دهم به اوجش رسید. بخشی از مدیریت سیاسی یعنی معاونت میراث‌فرهنگی و پژوهشگاه به اصفهان و شیراز فرستاده شد. تصور می‌کنم در تاریخ معاصر ایران «دیگری‌سازی» در این حجم سابقه ندارد. دولت‌های کم‌تخصص و کم‌تعهد و البته بی‌ایق و بد اخلاق، اضافه بر دیگری‌سازی که در ارتباط با مردم و متخصصان انجام می‌شود، تصویری متعصبانه از گذشته دارند. آنها گذشته را مانند سرزمینی می‌بینند که لازم است آن را فتح کنند. در دولت گذشته دقیقاً دیدیم همین اتفاق افتاد یعنی بخش‌های ارانده‌شده از تهران در سکوت رسانه‌ها به تهران بازگردانده شدند. زمانی که به گذشته برگردیم، از دوره قاجار که میراث‌فرهنگی وارد بحث عتیقه‌جات شد و دست مردم از دسترسی آسان به میراث‌فرهنگی کوتاه شد، شبیه یک زاویه منفرجه در حال افزایش شکاف میان مردم و نگاه سازمان میراث‌فرهنگی به مقوله میراث‌فرهنگی است. روی این شکاف می‌شود پل زد. اگر نگاه‌های متکثر و مردمی‌تر امکان حضور یابند، در بلندمدت می‌توان امیدوار بود بخش‌های مردم‌نهاد از طریق متخصصان وارد شوند و آشنایی دوباره‌ای میان مردم و گذشته واقعی‌شان ایجاد کنند. تصور کنید دو سده است این برداشت در بین مردم کوچه‌وخیابان وجود دارد که دولت از آثار میراث‌فرهنگی به‌طور انحصاری بهره‌برداری می‌کند و دست آنها را به‌ناحق از این منبع کوتاه کرده است. با این زمینه اجتماعی– فرهنگی چه اتفاقی می‌افتد، توده‌های مردم به فکر چاره می‌افتند که به آنچه خود را برای آن محق می‌دانند، دست یابند. درنتیجه در مقابل اقلیتی که مثل من و شما فکر می‌کنند اکثریتی وجود دارند که میراث‌فرهنگی را منبعی برای بهره‌برداری اقتصادی و شخصی می‌دانند. البته قانون از ما اقلیت حمایت می‌کند اما آن اکثریت منتظر قانون نمی‌مانند و ناآگاهی عموماً راه خودش را می‌ورد.

کا به‌عنوان آخرین سؤال، پیام مردم به دزدان اشیای تاریخی چه می‌تواند باشد؟

واقعیت این است در نگاهی کلان‌تر، میراث‌فرهنگی در خاورمیانه و خاور نزدیک بهانه‌ای برای بهره‌برداری‌های سیاسی سازمان‌یافته (پروپاگاندا) شده است. دولت‌های ناسیونالیستی در خاور نزدیک، به‌ویژه در دوره پهلوی اول و دوم با تأکید روی میراث‌فرهنگی، آن را دستمایه‌ای برای تبلیغات سازمان‌یافته دولت خود کرده و برای تأمین مشروعیت خود به گذشته تجاوز کردند، آن را مصداقه سازمانی‌اش را از دست داد، با حجم‌های با پیشینه تاریخی خودشان قرار دادند تا مشروعیت خود را به وسیله آن توجیه کنند. تاریخ رسمی و خوانش واحد رسمی و دولتی و باستان‌شناسی دولتی از همین‌جا منشا گرفت. آنگاه که پدیده‌ای در جامعه‌ای به وسیله قدرت و برای کسب مقبولیت دستمایه شود، کارکردهای متعارفش را از دست می‌دهد و میراث‌فرهنگی به‌ویژه آثار باستانی در ایران معاصر چنین شد. این یک آسیب اجتماعی– تاریخی است که ما به‌انه ارث برده‌ایم و لازم است آن را به‌طور تخصصی مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و برای آن برنامه داشته باشیم که البته به نظر من برنامه‌ای نداریم. شاید تئدروانه باشد و حتی شاید درک تخصصی از این معضل فرهنگی– تاریخی نداریم.

مسئله دیگر که با ناسیونالیسم تو پس از جنگ جهانی اول وارد خاورنزدیک شد، رویکرد متعصبانه به میراث‌فرهنگی و آثار گذشته است. آثاری گزینش می‌شوند، رسانه‌ها در حد پرستش همان آثار محدود پیش می‌روند و در مقابل طیف و گروه دیگری به مقابله خشن با این بهره‌برداری روی می‌آورند. در خاورمیانه و خاور نزدیک مقابله بهره‌برداری پروپاگاندا–یی از میراث‌فرهنگی، اتتی‌پروپاگاندا وارد عرصه شد. اینها متعصبانه و گزینشی معرفی می‌کردند و آنها خشن و متعصبانه منفرج می‌کنند. تفکر داعشی دقیقاً همان کاری را می‌کند که در مقیاس محدودتر توسط برخی در جامعه ما انجام می‌شود. آنها هم آثار میراث‌فرهنگی را می‌فروشند. هر دو سوی این جنگ به میراث‌فرهنگی نگاهی غلط، غیرتخصصی و غیرفرهنگی دارد؛ چه آنهایی که به خاک مقبره کوروش بوسه می‌زنند و چه آنهایی که آثار دوره ساسانی را از بین می‌برند. می‌خواهم بگویم شاید استفاده نابجا از گذشته و بقایای گذشته ممکن است در بافت اجتماعی نتیجه‌های عکسی داشته باشد؛ با همچون داعش آنها را از میان ببرند یا آن را در بازارهای جهانی داخلی بفروشند. برای آنها که میراث‌فرهنگی را تخریب یا غارت می‌کنند فقط می‌شود یک پیام داشت؛ کاری که آنها امروز می‌کنند، شبیه به کار داعش است در مقیاسی خردتر و سطحی پایین‌تر!

یادداشت

دزدی از تاریخ و چند پرسش بازگشت راه‌رزان اجتماعی

ملیحه مهدانش*

دزدی‌های اجتماعی دارد سروشکلی تازه به خود می‌گیرد؛ اگر تا چند سال پیش سیم‌های برق و تلفن، درپوش‌های چدنی فاضلاب و حتی اتصالات کنترهای گاز شهری، اصلی‌ترین طعمه‌های سارقان بودند، حالا مجسمه‌های شهری، کلون‌های در خانه‌های قدیمی و کاشی‌های نمای عمارت‌های تاریخی، دستاویز آنها شده‌اند. اما سیم برق یا درپوش‌های چدنی را جز در بازار تهران نمی‌شد فروخت. آنجا، کوره‌های ذوب فلز اصلی‌ترین خریدار چنین اشیایی بودند، بی‌آنکه بپرسند این جنس از کجا آمده و چرا تا این اندازه شلخته است.

در عوض حالا سارقانی که دل به اشیای تاریخی و میراثی سپرده‌اند، خودآگاه یا ناخودآگاه وارد بازی پیچیده‌ای شده‌اند؛ فروش این اجناس که در اصطلاح عموم به آن عتیقه می‌گویند، به‌مراتب شاید حتی سخت‌تر از دزدی آنها باشد. سارقان در این یکی، دو سال سعی کرده‌اند با استفاده از شبکه‌های اجتماعی خرید (سایت‌ها) و راهنماهای فیزیکی و چاپی خرید (آگهی‌ها و مجلات) اجناس سرقتی خود را به فروش برسانند و عجیب اینجاست‌که جز در مواردی اندک تا به حال برخورد پلیسی و قضائی روشنی با آنها نشده است.

انتشار آگهی فروش کاشی‌های تاریخی موزه‌های تهران، واکنش‌های زیادی به همراه داشته و حالا این مسئله به میدان انکار مدیران و اصرار رسانه‌ها بدل شده است. سارقان هم دیگر شکل و شمایل دزددهای کلاسیک را ندارند، آنها مرام و مسلک خود را به وسیله ابزارهای رسانه‌ای تغییر داده‌اند، به‌طوری‌که وقتی مدیران میراث فرهنگی در گفت‌وگو با «شرق»، اصالت کاشی‌های دزدی‌شده را زیر سؤال می‌برند، دزددها در سایت‌های فروش، اسناد اصل‌بودن کاشی‌ها را منتشر می‌کنند.

سؤال اما اینجاست که چرا نیروی انتظامی دست به کار برخورد با چنین ماجرای اظهرمن‌الشمسی نمی‌شود؟ آیا ماجرا چیزی جز این است که ما می‌دانیم؟ آیا پلیس در جریان چنین خبری نیست و نمی‌داند این کاشی‌ها خیلی راحت در شبکه‌های مجازی تبلیغ می‌شوند و به راحتی و با همکاری پلیس فتا، همان‌طور که مدل‌ها را دستگیر کردند، می‌توانند سارقان تاریخ ایران را هم بازداشت کنند؟ سؤال دیگر این است که وجود این کاشی‌ها در سایت‌های خرید، مردم را تا چه حد از حفظ و حراست از تاریخشان ناامید می‌کند؟

مردمی که مالیات می‌دهند برای زندگی بهتر، آیا حق ندارند از امنیت میراث فرهنگی کشورشان مطمئن باشند؟

آیا نسل بعدی قرار نیست مثلاً کاشی‌های سردر یک خانه قدیمی در جنوب تهران را به چشم ببیند، یا قرار است بعدها با جای خالی آن مواجه شود؟ سؤالاتی از این دست، سؤالات روشنی هستند که نیاز به پاسخی نه صرفاً حقوقی و جزایی، بلکه جامعه‌شناسانه دارند. به نظر باید نیروهای جامعه‌شناسی کشور وارد عرصه شوند و بگویند چرا دزدی‌های اجتماعی که تقریباً از اواخر دوره قاجار تا به این حد عیان نشده بودند، دوباره در حال رشد در بطن جامعه هستند و چرا این‌بار، در این حلول تازه، طعمه خود را آثار تاریخی انتخاب کرده‌اند؟

مگر نه این است که این آثار چنان با فرهنگ جامعه گره خورده‌اند که دزدیدن آنها، از این جیب به آن جیب کردن شیادانه است؟

♦ دانشجوی دکتری مطالعات فرهنگی

نگاه

وندالیسمِ مصرف‌کننده گذشته

آرمان مسعودی . لیلا پاپلی‌زدی

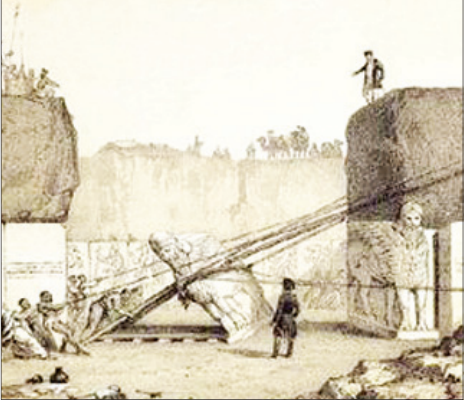
در ماه‌های اخیر تصاویر مواد باستان‌شناختی و آثار باستانی دوباره‌ویران‌شده سوریه و به‌ویژه بالمیرا در کنار بدن‌های پاره‌پاره و اجساد پناه‌جویان غرق‌شده بارها نشر شده است. این ابرژه‌های تکه‌تکه‌شده به‌سرعت بازسازی شده‌اند، در جهان نمایش داده شده و حتی پس از بازپس‌گیری بالمیرا در آنها کسرت برگزار شده است. باستان‌شناسان در حال آزمون تکنولوژی‌های جدید بازسازی‌های سه‌بعدی‌اند. گویی این تخریب قسمتی از سازوکار شغل برخی شده است. چرا بخشی از تبلیغات ساختارهای سیاسی ضدداعش در دنیا چنین شدید به بازنمایی مواد فرهنگی باستان‌شناختی می‌پردازد؟ آیا چیزی در حال مصرف‌شدن است؟

در روزگار ما، سه مفهومی که در ظاهر ارتباطی با یکدیگر ندارند، به طرز عجیبی در هم تنیده شده‌اند؛ ویرانه، پروپاگاندا و مصرف. این درهم‌تنیدگی به حدی است که می‌توان گفت‌مان جدیدی را به آن نسبت داد: «ویرانه‌های گذشته به‌مثابه کالای مصرفی». در سطوح مختلف و در لایه‌های گوناگون جامعه، گذشته در حال مصرف است. خالکوبی‌های نقوش باستانی روی بدن و ساخت لوگو و سربال در سطحی‌ترین لایه، تا ساخت موزه‌های مختلف و مصرف به‌مثابه کالایی‌شان‌زا و در بالاترین سطح، پروپاگاندایی بر پایه ویرانه.

در کنار این نوع مصرف روزمره گذشته، شکل وندالیستی‌ای نیز وجود دارد. تخریب وندالیستی آثار گذشته را می‌توان در راستای غریزه مصرف دانست، به‌ویژه در روزگاری که دنیایی از نشانه‌ها ما را احاطه کرده است، نشانگانی که در شبکه‌های مختلف در کسری از ثانیه پخش می‌شود و به همان سرعت نیز فروش می‌کند. منطقه خاورمیانه دقیقاً در همین وضعیت قرار دارد. جنگ و جنایت، سنت در مقابل مدرنیته، مصرف و فراتر از آن شبکه‌های پیچیده نشانه‌ای و اجتماعی، جهانی از تناقضات را به وجود آورده است که در این وضعیت، گذشته به‌مثابه مومی منقطع در هر بستری، فرم خاص خود را به خود می‌گیرد. یک روز در قالب شرق‌شناسی استعمارگونه و یک روز در قالب بازیافت امپراتوری‌ها یا در قالب ناسیونالیسم مخربِ مدرن.

بر مبنای پژوهش بوردیار، جامعه مصرفی نخست همه چیز را به کالا بدل می‌کند و سپس به مصرف می‌رساند و در این بین افراد جامعه خود را درون وضعیتی فراواقعی و ناشی از بازی بی‌انتهای چیزها و نشانه‌ها قرار می‌دهند. در یک جامعه مصرفی، گذشته

ممکن است توسط ساختار قدرت و به‌مثابه شکلی از پروپاگاندا یا به‌مثابه ابزارهای مسرت‌بخش یا تمایزساز در پشت شفافیت وپترین‌ها مصرف شود. می‌دانیم که بسیاری از جنایت‌های انسانی در دوره معاصر، ریشه در همین استفاده از گذشته به‌مثابه کالایی تمایزساز دارد و این در حالی است که خاورمیانه در حال پراکسیس قسمی دیگر از مصرف گذشته در قالب وندالیسم است که توسط گروه‌های افراطی در سوریه و عراق در جریان است و در این میان سهم بازارهای سیاه و مافیای برای خرید آثار باستانی هم مشهود است.



که قربانی وندالیسم می‌شود. این امر به قول فروید نمود بخشی از غریزه انسانی است که خواهان نابودی و مرگ (غریزه پرخاشگری و تخریب) است. تخریب آثار، فیلم‌برداری از این کار و نشر آن وجهی دیگر از مصرف گذشته را بازنمایی می‌کند. این نوع از وندالیسم پیام نمادینی را به همراه دارد.

مسئله مهم و چالش‌برانگیز آن است که تخریب میراث فرهنگی نیز به‌نوعی در شبکه نمادین چیزها قرار می‌گیرد و به مصرف می‌رسد و وندالیسم خود را به شکل نوینی از مصرف گذشته معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد این کنش را می‌توان از چند منظر بررسی و تقسیم کرد. در عمومی‌ترین شکل، وندالیسم، اعمالی است که مردم روی آثار باستانی– خصوصاً معماری– به یادگار می‌گذارند. از دیگر سو و با ارزش نمادینی بسیار بالا، وندالیسمی است که توسط گروه‌های خاص انجام می‌شود. بیشتر این آثار نشانگان دیگری‌بودگی آنان نسبت به یکدیگر است. نمونه تاریخی این کار همان است که مادام دیولافوا–عتیقه‌شناس فرانسوی– در کتابش می‌نویسد: «از عصیانیت با پتک، سر مجسمه‌ای را خرد کردم».

در سطحی دیگر، تخریب آثار، پیام خشونت‌آمیزی را شامل می‌شود. بدون‌شک تخریبی که داعش در حال انجام‌دادن است، چشم جهان را معطوف به خود کرده است، اگر نگوییم که میزان پخش‌شدن تخریب میراث فرهنگی توسط داعش بیشتر از بازپخش اعدام‌ها و جنایت‌های انسانی آنان نبوده، قطع‌به‌یقین کمتر نیز نبوده است. با این حرکت باز آثار باستانی وارد چرخه نشانه‌ها و مبادلات نمادین می‌شوند و بازفتح آثار توسط گروه‌های نظامی کشورهای مختلف، در افراشتن پرچم و پرفورمسی در دل آثار نمایان می‌شود و در این چرخه هیچ‌گونه نامی از قربانیان انسانی این موارد به چشم نمی‌خورد. درواقع در میان مصرف این نشانه‌ها، جایی برای درد انسانی نیست و بحث تنها تصاحب میراث است و انجام پرفورمسی در آن.